

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

فرمایش مرحوم محقق اصفهانی را ملاحظه فرمودید. ایشان فرمودند که به نظر ما نه اطاعت علت برای سقوط تکلیف است و نه معصیت علت است برای سقوط تکلیف. بلکه بعد از آنی که يك تکلیفی برای انسان فعلیت پیدا می کند بعد از آنکه انسان امتثال کرد با امتثال مقتضی این تکلیف منتهی می شود و تمام می شود.

بعد از امتثال دیگر این امر و این تکلیف مقتضی برای تاثیر ندارد. و در باب معصیت فرمودند که با اولین آن از آن معصیت و زمان معصیت این عصیان محقق می شود و تکلیف نسبت به زمان های بعد قابلیت تاثیر را ندارد. یعنی زمان بعد از آن اول از قابلیت برای فعل خارج می شود.

مثلا در همین واجب مضیق وقتی که در آن، آن اول از طلوع فجر مکلف امساك نکرد با همان آن اول که امساك را ترك کرد عصیان محقق می شود بعد از آنی که عصیان محقق شد نسبت به زمان بعد از زمان قابلیت برای فعل را ندارد و در نتیجه بعد از آنکه زمان قابلیت فعل را نداشت اینجا می گوئیم که دیگر تکلیف ثابت است از باب اینکه ظرف دیگر قابلیت برای عمل را ندارد.

آنوقت مرحوم اصفهانی این اشکال را وارد کردند و نتیجه گرفتند که اطاعت علت برای سقوط امر نیست، معصیت هم علت برای سقوط نیست.

اشکال:

امتنال و عصیان معدوم محال است، بدین بیان که در زمان امتثال و عصیان، تکلیف باید فعلی باشد؛ و گرنه لازمه عدم تکلیف در زمان آن دو، امتثال و عصیان امر معدوم می باشد، و این محال است.

اشکال: نتیجه این می شود که در آن دو تا مطلبی که دیروز عرض کردیم که این دو تا مطلب دیگر در کلام مرحوم اصفهانی به آن تصریح نشده يك اشاره ای در خود عبارات مرحوم نائینی آمده و برخی دیگر هم يك مقداری مفصل تر گفته اند و آن این است که ما معتقدیم به اینکه اطاعت معدوم محال است، امتثال معدوم هم محال است.

عصیان معدوم هم محال است هم اطاعت معدوم محال است و هم عصیان معدوم محال است. یعنی در زمانی که مکلف در حال امتثال است تکلیف باید بالفعل موجود باشد و در زمانی که مکلف در حال عصیان است باید تکلیف موجود باشد و الا اگر در زمان امتثال بگوئیم تکلیف قبلا بوده اما زمان امتثال تکلیفی نیست خوب چي را دارد امتثال می کند؟

امتنال معدوم که نمی شود. اگر زمانی که دارد عصیان می کند بگوئیم در همین زمان تکلیفی بالفعل وجود ندارد خوب عصیان معدوم می شود و عصیان معدوم محال است. لذا هم در امتثال هم در عصیان ما باید فرض کنیم یعنی به حسب واقع تکلیف هست، خوب حالا که تکلیف هست از آن طرف بیاویم بگوئیم عصیان یا امتثال علت برای سقوط هستند این مطلبی که دیروز

عرض کردیم که فکیف الجمع بینهما، این اختصاص به عصیان ندارد این اشکال در امتثال هم هست.

در امتثال از يك طرف شما مي گوييد: امتثال علت سقوط تکلیف است، در حالیکه امتثال معدوم محال است در زمان امتثال باید تکلیف فعلیت داشته باشد. در عصیان مي گوييد عصیان علت سقوط تکلیف است، در حالیکه عصیان معدوم هم محال است. باید در زمان عصیان تکلیف وجود داشته باشد.

جواب: خوب روي نظريه مرحوم اصفهاني حل این جواب و این اشکال که اصلا يك اشکال کلي است خیلی مستقیما هم ارتباطی به بحث ترتب ندارد يك اشکال کلي است و حل این اشکال روي نظريه مرحوم اصفهاني به همین است که ما بيايم علیت را از بین ببریم و بگویم:

اینکه شما مي گوييد عصیان علت سقوط تکلیف است، این حرف غلطی است، عصیان علیت ندارد، بلکه آن، آن اولی که عصیان مي خواهد محقق بشود که در همین آن اول تکلیف فعلیت دارد تا عصیان محقق شد از آن دوم به بعد یعنی بعد از آنی که آن اول گذشت و مضي پیدا کرد از آن اول به بعد، یعنی آن دوم و سوم و چهارم دیگر زمان قابلیت برای امتثال را ندارد و بگویم این که مي گويیم عصیان مسقط است معنای مسقط بودن همین است نه اینکه دائما باید عصیان باشد، تا این اسقاط تحقق پیدا بکند، عصیان عنوان مسقط را دارد معنایش همین است.

خوب اگر ما این بیان را کردیم خوب آن اشکال دیگر حل مي شود، این اشکال که ما بيايم بگویم خوب عصیان باید اضافه بشود به امر مي گويیم این فقط در آن اول بوده، در آن اول امر هست عصیان مي شود عصیان الامر اما آنات بعد عنوان مسقط را دارد یعنی دیگر در آنات بعد زمان قابلیت برای تحقق عمل را ندارد، لذا این از نظر عصیان مشکل این چنین حل مي شود.

در باب امتثال فقط يك فرقی وجود دارد با عصیان که این فرق مرحوم اصفهاني دیگر به آن اشاره نفرمودند اما روشن است دیگر باید در باب امتثال بگویم با جزء آخر عمل امر دیگر مقتضی خودش را از دست مي دهد در عصیان با جزء اول و آن اول سبب مي شود که دیگر زمان قابلیت برای عمل نداشته باشد در امتثال با جزء آخر سبب مي شود که امر اقتضای خودش را دیگر تمام بشود. مقتضیش تمام شد عمل آمده و معنای اینکه ما مي گويیم امتثال مسقط تکلیف است این نیست که امتثال علت لسقوط التکلیف، نه یعنی امتثال که آمد، امتثال چه زمانی مي آید؟ آن زمانی که جزء آخر عمل محقق بشود. در آن زمان دیگر امر، آن امري که اول متوجه انسان بوده دیگر مقتضی برای تاثیر ندارد. این از توضیح فرمایش مرحوم اصفهاني.

تنبيه: حالا اینجا چند نکته را ما باید عرض بکنیم تا جوانب بحث روشن بشود: اولین نکته این است که ما هر مقداری که در کلمات مشهور مراجعه کردیم تعبیر به علیت در کلمات آنها نیست. این که مرحوم آخوند در کفایه به تبع دیگران آمدند مسقطات تکلیف را بیان کردند. گفتند مسقطات تکلیف چند چیز است؟ سه چیز است؛ اطاعت، عصیان، خروج موضوع و منتفی شدن موضوع. این ها هم بعید نیست که منظورشان همین نظر مرحوم اصفهاني باشد. اینجا تعبیر به علیت که نکردند اینجا گفتند امتثال مسقط است. مسقط است یعنی بعد از امتثال ما امر نداریم دیگر، امر نداریم معنایش حتما این نیست که امتثال علت است برای سقوط تکلیف تا شما بگویند که این اشکال در اینجا هست. از يك طرف مي گوييد امتثال علت سقوط است از يك طرف تا تکلیف نباشد امتثال معنا ندارد، لذا مي شود گفت این نزاع يك مقداری نزاع اصلا لفظی بشود. یا بگویم مشهور هم همین که مرحوم اصفهاني آمده با دقت به او رسیده است. مشهور هم مرادشان همین است نه اینکه حالا مشهور هم يك معنای دیگری بنام علیت در اینجا اراده کرده باشد.

مطلب دوم این است که مرحوم اصفهاني در مقام اشکال به مرحوم نائینی است. آیا با این بیان بر نائینی اشکال وارد مي شود یا نه؟ عرض کردیم که این قسمت بحث که عمده بحث در مقدمه سوم در همین است گفتیم بحث در جواب از اشکال دوم آن هم گفتیم اشکال دوم چند فرض دارد؟ دو فرض دارد.

فرض اول مستشکل گفت اینکه ما بيايم عصیان خارجی را شرط قرار بدهیم برای امر به مهم. فرض دوم این بود که تعقب العصیان را شرط قرار بدهیم که ما عرض کردیم در میان این دو تا فرض باز آنی که مهم است فرض اول است. خوب باز دقت

کنید هم اشکال را عرض کنم هم جواب نائینی را تکرار می‌کنم تا ببینیم حالا آیا این اشکال مرحوم اصفهانی اصلاً ارتباطی به این جواب مرحوم نائینی دارد یا ندارد. مستشکل، یعنی مستشکل بر ترتب گفت:

اگر عصیان خارجی را ما بیاوریم شرط قرار بدهیم چون عصیان سبب سقوط امر به اهم است، نتیجه این می‌شود در فرض حدوث مهم ما دیگر چیزی به نام امر به اهم نداریم. وقتی شما می‌آید عصیان خارجی را شرط قرار می‌دهید وقتی شرط قرار می‌دهید مستشکل می‌گوید معنایش این است امر به مهم حدوثش بعد از عصیان امر به اهم است، عصیان هم سبب سقوط امر به اهم است، پس وقتی که امر به مهم هست، در آن زمان دیگر ما امر به اهم نداریم.

فأین الترتب؟ ترتب آنجایی است که شما دو تا خطاب، دو تا امر در زمان واحد برای ما درست کنید، لیکن به نحو ترتب؛ این اشکال. مرحوم نائینی در جواب از این اشکال در کلامشان دو قسمت دارند؛ يك قسمت فرمودند که اولاً دارید اشتباه راه را طی می‌کنید.

اگر عصیان شرط مهم است، ما قبول نداریم که خطاب متاخر از شرط باشد. هر خطایی با شرائط خودش، فعلیتش مقارن یکدیگر است. این که گفتیم حدوث امر به مهم بعد از عصیان است، این حرف اشتباهی است.

بعد آمدند يك ان قلت و قلتي را مطرح کردند. در آن قلت مستشکل گفت بالاخره عصیان که سبب سقوط هست، وقتی دارد عصیان می‌شود، حالا بگویید عصیان شرط، شرط هم مقارن امر به اهم، خیلی خوب اما وقتی امر به اهم مقارن امر به مهم، عصیان را شما می‌گویید شرط مقارن امر به مهم مستشکل می‌گوید ما قبول داریم اینها را؛ اما وقتی دارد عصیان می‌شود مگر نمی‌گویید عصیان سبب سقوط امر به اهم است، پس ما امر به اهم نداریم. در فرض حدوث امر به مهم امر به اهم نداریم.

مرحوم نائینی اینجا فرمودند که خیر، در همان ظرفی که دارد عصیان می‌شود هم امر به اهم فعلیت دارد هم امر به مهم، چرا؟ فرمودند هر خطایی از نظر زمان با زمان امتثال یا زمان عصیان چیست؟ مقارن است. یعنی آن زمانی که دارد عصیان می‌شود، همان زمان امر به اهم ما داریم، فعلی هم هست. خوب قبلاً که شماي مستشکل از ما نائینی پذیرفتید، زمانی که شرط هست امر به مهم هم فعلیت دارد، پس ثبت که در يك زمان واحد هم امر به مهم، هم امر به اهم، هم زمان عصیان، این سه تا در يك زمان واقع می‌شود. هر سه هم فعلیت دارد این اشکال و جواب نائینی است.

حالا عرض بنده این است که این فرمایش مرحوم اصفهانی آیا در این جواب نائینی خللی وارد می‌کند یا نه؟ ما چه بگوییم عصیان علت سقوط تکلیف است، کما اینکه پایه‌ی اشکال مستشکل همین بود در اینجا و چه بیاوریم عصیان علت سقوط نیست، بلکه بعد از آن اول آنات بعد قابلیت خودش را از دست می‌دهد، روی هر دو قول کلام نائینی درست است، یعنی مرحوم نائینی برایش فرقی نمی‌کند که شما بیاورید بگویید عصیان علة لسقوط التکلیف یا بگویید در آن اول تکلیف هست، آنات بعد قابلیت خودش را از دست می‌دهد.

بالاخره در همان آن اول یعنی آن اول عصیان امر به اهم، نائینی می‌گوید اینجا امر به اهم فعلیت دارد، امر به مهم هم فعلیت پیدا می‌کند.

اینکه ما بیاوریم این نظریه را بدهیم، بگوییم خیر آقا! عصیان علت سقوط نیست، اطاعت علت سقوط نیست، تاثیری در تخریب و رد کلام مرحوم نائینی ما هر چی دقت کردیم دیدیم در این جهتش تاثیری ندارد.

مطلب سومی که امروز داریم عرض می‌کنیم این است که مرحوم نائینی اثبات کرد یا لا اقل ادعا فرمود که زمان امر به اهم با زمان عصیان یکی است، تقارن زمانی بین اینها وجود دارد، اما آمد فرمود بین این دو تا تقدم و تاخر رتبی هست و معتقد است ایشان، قبل از این جواب اشکال هم این را تصریح فرمود، معتقد است مرحوم نائینی که بین خطاب و امتثال تقدم و تاخر رتبی است.

خطاب و امتثال زمانشان یکی است. یعنی می‌گوییم آن زمانی که خطاب فعلیت دارد، همان زمان هم امتثال است، لیکن و لو تقارن زمانی دارند، اما تصریح کرده مرحوم نائینی که بین اینها تقدم و تاخر رتبی است و هکذا خطاب و عصیان بین این دو تا تقارن زمانی است، لیکن خطاب بر عصیان تقدم رتبی دارد. مرحوم اصفهانی در اشکال بر این مقدمه ثالثه که اگر مراجعه می‌کنید به نهاية الدرايه در نهاية الدرايه به عنوان مقدمه‌ی ثانیه ذکر شده یعنی مقدمه‌ی ثالثه‌ی اجود التقريرات در کتاب نهاية الدرايه مقدمه ثانیه است.

ایشان در آنجا اولین تعبیری که دارد این است که لا یعقل که خطاب بر امتثال تقدم رتبی داشته باشد. بعد وارد این مطلب می‌شوند، می‌گویند اطاعت علت نیست عصیان هم علت برای سقوط نیست، حالا ما می‌خواهیم این را بررسی کنیم که آیا این فرمایش مرحوم نائینی که حالا کسی بیاید بپذیرد که اینها تقارن زمانی دارند، آیا تقدم رتبی درست است یا نه؟

بهترین مثالی که در فلسفه برای تقدم رتبی می‌زنند در باب علت و معلول است، در علت و معلول این دو تا علت تامه و معلول این ها با هم تقارن زمانی دارند، اما همه می‌گویند علت، رتباً مقدم است بر معلول. آیا در اینجا هم همینطور است؟ یعنی ما بگوییم خطاب رتباً بر امتثال مقدم است؟ خطاب را بیاییم به منزلة العله بگیریم، امتثال را به منزله المعلول بگیریم.

این يك مطلب و مطلب دوم این است که اصلاً یعنی در همین مطلب سوم این يك جهت است، يك جهت دیگر که باز به همین مرتبط است این است مرحوم نائینی و قائلین به ترتب از آنها سوال می‌کنیم ترتب بین چي و چي است؟

تصریح می‌کنند که خطاب مهم مترتب است بر خطاب اهم، يك خطاب اهم داریم (أزل النجاسة) و يك خطاب مهم داریم (صل). می‌گویند خطاب اهم اول است، یعنی رتباً نه زماناً در ترتب هر دو در يك زمان هستند، اما خطاب به مهم در طول خطاب به اهم است.

حالا آیا قائلین به ترتب می‌خواهند بگویند خطاب به اهم تقدم رتبی دارد بر خطاب به مهم؟ یا نه برخی مثل مرحوم محقق خوئی (قدس) گفته اند این حرف درستی نیست، آنچه که ما به عنوان ترتب می‌توانیم بگوییم معقول است این است که خطاب به مهم بر خود عصیان طولیت دارد. عصیان تقدم رتبی دارد بر خطاب به مهم و ترتب معنایش این است که يك خطابي مشروط به عصیان خطاب دیگر است. خوب حالا این را ما باید بررسی بکنیم. عرض کردیم اصفهانی می‌فرماید: تقدم رتبی خطاب بر امتثال معقول نیست.

ما بخواهیم بگوییم حکم بر امتثال حکم تقدم رتبی دارد معقول نیست. اینجا ما باید به مرحوم اصفهانی عرض کنیم که مراد شما از خطاب چیست؟ اگر مراد از خطاب خود آن جعلی است که شارع می‌کند، آنکه قطعاً هم زماناً تقدم دارد هم رتباً. شارع قبل از آنی که کسی مستطیع بشود جعل کرده (لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا)، اما مرحوم نائینی این را نمی‌گوید.

از مرحوم نائینی هم سوال کنیم شما که می‌گویید خطاب و امتثال زماناً تقارن دارد، تقدمشان تقدم رتبی است مقصود شما چیست؟ مرحوم نائینی بحث را می‌آورد روی مجعول. الان يك جعل داریم، جعل چیست؟ همان زمانی است که خداوند به پیامبر ابلاغ می‌کنند (لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ) این می‌شود زمان جعل.

زمانی که حکم فعلیت پیدا می‌کند آن را بهش می‌گویند مجعول. زمانی که وجوب حج می‌شود فعلی خوب نائینی گفت این زمان یعنی زمان مجعول با زمان امتثال يك زمان است یعنی وقتی وجوب حج بر شما فعلیت پیدا کرد همان زمان هم زمان امتثال است. در اینجا می‌فرماید: تقدم، تقدم تاخر رتبی است، در خود جعل ایشان حرفی ندارد اصلاً، در خود جعل هم تقدم زمانی وجود دارد و هم رتبی وجود دارد، اصلاً تردیدی در آن نیست. بحث می‌آید روی مجعول.

شما مرحوم اصفهانی که می‌فرمایید تقدم و تاخر رتبی در اینجا بین خطاب و امتثال معقول نیست اگر مراد شما از خطاب جعل است که روشن است که آن تقدم و تاخر دارد، اما اگر مراد شما مجعول است که عرض کردیم مرحوم نائینی هم قرآنی در

کلامش وجود دارد که نسبت به مجعول دارد این حرف را می زند.

اینجا ما باید این را بگوییم که اگر ما آمدیم در باب تقدم و تاخر رتبی همان ملاکی که فلاسفه آمدند ذکر کردند که فلاسفه می گویند که در تقدم و تاخر رتبی باید در ذات متقدم يك ملاکی باشد، مثل علیت و مثل شرطیت.

اگر این باشد خوب روشن است اینجا ما نداریم این تقدم و تاخر را، اینجا بین مجعول که خود آن حکم فعلی است و بین امثال روشن است ما ملاکی نداریم، که بگوییم مجعول مقدم است بر امثال به نحو تقدم و تاخر رتبی و این بیان اصفهانی نسبت به مجعول بیان تامی می شود. که ما بگوییم ملاک تقدم و تاخر رتبی در اینجا نیست. فقط باز عبارت نهایی الدرایه این خدشه بهش وارد است که ایشان در سطر اول می فرماید تقدم رتبی بین خطاب و امثال معقول نیست.

خوب این حرف درستی شد با این بیانی که ما عرض کردیم اما دلیلی که آورده آن دلیل خیلی ارتباط به این مدعا ندارد در دلیل ایشان وارد این شده که امثال و عصیان هیچکدام علت سقوط تکلیف نیستند خوب نباشند این مگر منافات دارد با اینکه اینجا تقدم رتبی باشد؟ بیانش همین است که ما بگوییم ملاک تقدم رتبی این است که در ذات متقدم يك حیثیتی مثل علیت مثل شرطیت باشد که بگوییم این از این جهت متقدم است یا مثلا تقدم عرض می شود که حالا در يك جهات دیگری هم باز ممکن است يك امثله ای را ما ذکر بکنیم حالا همین مقدار کافی است برای اینکه ذهن تشویش پیدا نکند.

پس این نکته در اینجا هست که بین خطاب یعنی فعلیت خطاب و بین خود عصیان یا بین امثال ما وجهی برای تقدم یا تاخر رتبی نمی بینیم باز بحث ناقص است. فردا ان شاء الله عرض می کنم.